

گفت ایران چیست؟ مرز پرگهر

خاک پاکش چشمہ‌ی ذوق و هنر

در رهش ارزش ندارد جان ما

تا ابد پایینده باد ایران ما



امیر کاویان

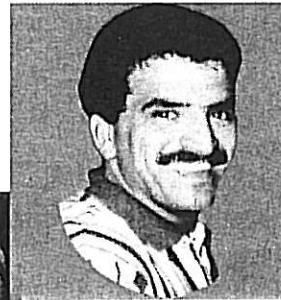
چای و گپ

سیاست

علی اردلان



پیروز دوانی



مهدی بازرگان



داریوش فروهر



ابراهیم یزدی



«پیروز دوانی»

اوایل شهریور سال ۷۷ خبر ناپدید شدن پیروز توسط
دبیرخانه حزب ملت ایران و سپس اعضای خانواده و
خبرگزاری‌ها به سراسر دنیا مخابره شد. دوانی از نویسنده‌گان
جوان و اندیشمندی سیاسی بود که سابقه سه دوره زندان در
جمهوری اسلامی را در کارنامه حود ثبت کرده بود. وی پس
از آزادی از زندان با انتشار نشریات پژوهشی و تحلیلی در
مورد مهمترین مسایل روز ایران و جهان به شکل کاملاً علنی
فعالیت می‌کرد. در شهریور ماه ۷۷ به دنبال انتشار خبر
ناپدید شدن پیروز دوانی شایعات بسیاری قوت گرفت.
تعدادی می‌گفتند که هم اکنون در زندان اوین قرار دارد و
جایی دیگر گفته می‌شد اعدام شده و جنازه او در تپه‌های
اوین دیده شده است، یک تلفن ناشناس به مادر پیروز که در
آن خبر کشته شدن او را می‌داد باعث شد که وی دچار ایست

چای و گپ و سیاست

قلبی شده و جانش را از دست بدهد. خبر فوت ناگهانی مادر پیروز توسط زنده یاد پروانه فروهر در روز ۱۱ آبان به من داده شد، پروانه می‌گفت که اطلاع دارند وضعیت خود پیروز نیز بسیار نگران کننده است.

وقتی اوایل آذرماه خبر قتل و حشیانه داریوش پروانه ایران را تکان داد و به دنبال آن چند نویسنده و شاعر نیز یا به مرگ مشکوک گرفتار شدند و یا جنازه‌های خفه شده انها در بیابان‌ها پیدا شد و سرانجام بر جهانیان روشن شد که عواملی از وزارت اطلاعات و معاون امنیتی آن به نام سعید امامی از بانیان چنین جنایاتی بوده‌اند، آنگاه موضوع ناپدید شدن دوانی دیگر نمی‌توانست بدون ارتباط با فجایع اخیر تلقی شود.

پس از اولین دیدار در روز ۲۹ تیر سال ۱۳۷۶ خورشیدی با پیروز دوانی در یاد داشت آن روز خود چنین جملاتی را نوشت: "صحبت‌هایم با دوانی حدود یک ساعت و پانزده دقیقه در منزلش به طول انجامید هنگام حداچافی ضمن آنکه مرا تا جلوی خانه بدرقه می‌کرد از اینکه گاهی دیدگاهش با عقیده و نظرات من متفاوت بوده عذر خواهی نمود. پس از ملاقات امروز یک بار دیگر به فضای سیاسی

چای و گپ و سیاست

سال ۵۸ پرتاب شدم، آن روزهایی که امثال پیروز دوانی در خیابانها و حتی در مدارس فراوان بودند. حالا من او را پیدا کرده‌ام اما آیا او می‌تواند به فعالیتهای خود ادامه دهد؟" در فاصله حدود یک‌سال موفق شدم در جریان دیدگاه‌ها و فعالیتهای پیروز قرار بگیرم، جلوی فعالیت او را با یک عمل و قیحانه دیگر گرفتند، در حالی که به خواهش تلفن زده تا برای ناهار به آنجا بروم در خیابان ناپدید می‌شود! در ملاقات ۲۹ تیر، او بسیار از حرکت مردم در نفی انحصار طلبی در جریان انتخابات دوم خرداد اظهار خشوندی می‌کرد. تا روز ۳۱ اردیبهشت ماه همه گروههای سیاسی اعلام کردند که برنده انتخابات ناطق نوری است در حالی که حرکت مردم تمام این تحلیل‌ها را بهم زد". پیروز عقیده داشت "اکثر گروههای سیاسی با افراد خود صادق نیستند، بنابراین نیرویی که در یک تشکیلات حتی نتواند یک چرا در برابر سیاستهای رهبران خود بگذارد نمی‌تواند دموکراتیک باشد".

دوانی در همین خصوص طی مقاله‌ای تحت عنوان "ضرورت تنوع و وحدت در جنبش" می‌نویسد: "متاسفانه در این عرصه برخی از محافل راست سرمایه داری در اروپا و

چای و گپ و سیاست

امريكا، از بسياري از مبارزان چپ در کشور ما جلوتر می باشند به عنوان مثال در تابستان ۱۹۹۲ آقای "لوروا" (Le. ROY) سردبیر و مدیر مسئول وقت روزنامه "اومنيته" ارگان حزب کمونيست فرانسه، در پلنوم کميته مرکзи اين حزب اعلام کرد که به دليل دشواريهای مالي روزنامه اومنيته تا حداقل شش ماه ديگر ناچار تعطيل خواهد شد. به دنبال آن روزنامه "لوکروا" (Le.Lcoix) که وابسته به راست ترين محافل سياسي و سرمایه داری فرانسه است در مقاله اى نوشت که دولت فرانسه باید به روزنامه اومنيته ياري برساند تا به انتشار خود ادامه دهد. زيرا حضور اين روزنامه در صحنه سياسي فرانسه لازم است. اين روزنامه به عنوان دريچه اطمینان در تحقق دمکراسی و سلامت دولتها و ارگانهاى مربوط به آن عمل می کند و از طریق اين روزنامه است که به کمبودهای دستگاه حکومتی و به نیازهای مبرم مردم پی می بریم و حتی تعطیل روزنامه ارگان حزب کمونيست فرانسه ما را به سوی خود کامگی و فساد می کشاند».

در اين مقاله پیروز دوانی سعی دارد تا همکاری و هماهنگی سازمانهای سياسی را در راستای تحقق دمکراسی على رغم اختلافات فكري و استراتژی متفاوت نشان دهد

چای و گپ و سیاست

وي از انحصار طلبی های کور در میان گروههای سیاسی انتقاد می کند و در جایی دیگر از مقاله خود می نویسد: «اين نیروها که بر سطح نازلی از فرهنگ و اندیشه اجتماعی تکيه دارند، زمانی که بیش از پیش نادرستی بینش ها و تحلیل های سیاسی و ناقص بودن درک آنها از جامعه و مردم و شرایط کشور آشکار می شود و زمانی که بی تحرکی و انفعال و بی اثری آنها در سطح جامعه و جنبش اجتماعی عیان تر می گردد، حملات خود را علیه نیروهای واقعاً فعال و موجود و مطرح که مسایل و شرایط را بهتر از آنها درک و تحلیل کرده، رهنمودهای مناسب تر و معقول تر و کاراتری ارایه داده، فعالیت کمی و کیفی بیشتر و مؤثر تری داشته، تشديد می کنند تا هم به حسد کور کودکانه خود پاسخی داده باشند و در فعالیت رقیب کارشکنی کنند تا موفق نشوند که راحت تر بتوانند اشتباهات، انفعال و بی تحرکی خود را توجیه کنند و خود را از زیر ضربه اعتراض های افراد پیرامون خود خارج سازند و قدرت رهبری در سازمان خود را حفظ کنند و هم حداقل از طریق فحش، ناسزاگویی، انگ و تهمت زدن به افراد و جریانهای مطرح و فعال بتوانند نام خود را سرزبانها انداده و مطرح شوند و در واقع اثبات



چای و گپ و سیاست

خویش را در نفی دیگری می‌جویند و نه در ارایه یک اندیشه و برنامه و تحلیل صحیح از اوضاع یا در انجام یک عمل مؤثر اجتماعی از جانب خود" در ملاقاتی که با او در روز ۵ اسفند ۷۶ داشتم اتفاقاً به همین موضوع اشاره کردم و گفتم: مثل اینکه آقای خاوری که خود را دبیر کل حزب توده می‌داند در گفت‌وگویی به طور غیر مستقیم شما را مورد حمله قرار داده که چگونه آزادانه در ایران به کار نوشتن مشغولید و حتی برای کتابهای خود آگهی نیز می‌دهید. دوانی حرفم را تایید کرد و در این مورد گفت: "بله، اخیراً نیز حزب توده گفته که اصلاً کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ برای سرکوب توده ایها بوده است! اینها واقعاً چقدر بیمار هستند".

در آن موقع فرج سرکوهی تازه از زندان بیرون آمده بود، دوانی با او ناهار خورده و در مورد مسایل مختلفی صحبت کرده است، می‌گفت که سرکوهی از بسیاری از دوستانش گله‌مند بود به عقیده دوانی سرکوهی حالا دیگر خود را بالاتر از این می‌داند، که سر دبیر یک مجله باشد، از او می‌خواهم که تا قبل از رفتن سرکوهی به خارج ترتیب یک مصاحبه با من را بدهد، دوانی می‌پذیرد و قرار می‌شود نتیجه

چای و گپ و سیاست

را بعداً بمن بگوید.

در ۲۱ اردیبهشت سال ۷۷ با او تلفنی صحبت می‌کنم. می‌گوید که جواب سرکوهی برای مصاحبه با من منفی بوده، علت را می‌برسم، می‌گوید حالا با B.B.C. و اشپیگل و جاهای دیگر مصاحبه داشته و زمانی که آدم یتیم است وضع فرق می‌کند، پیروز می‌خواهد بگوید که حالا دوره یتیم بودن سرکوهی خاتمه یافته.

روز ۹ خرداد بار دیگر به ملاقات پیروز می‌روم، این بار در مورد تقاضای مصاحبه سرکوهی بیشتر توضیح می‌دهد: «من موضوع را به او گفتم، اما او گفت دیگه از مصاحبه خسته شدم، چقدر مصاحبه کنم، با اشپیگل مصاحبه، با B.B.C مصاحبه با...»

از لابلای حرفهای پیروز اینطور برداشت می‌کنم که فردی مثل سرکوهی دچار غرور شده است حتی اگر خود پیروز این را نمی‌گفت من کاملاً به این مسئله واقف بودم. ماکمی در این دیدار به گذشته بازگشیم، او می‌گفت که یک زمان مبارزه با امپریالیسم برای برخی یک حربه بود، سالها بعد موضوع توسعه یک حربه شد و حالا همه از جامعه مدنی حرف می‌زنند. حدود یک ساعت با او صحبت

چای و گپ و سیاست

می‌کنم تا آنکه یک میهمان دیگر به بحث ما خاتمه می‌دهد، پیروز که مانند همیشه مرا تا جلوی درخانه بدرقه می‌کند از تلاش‌هایم برای انتشار یک روزنامه مستقل خبر دارد، این مرتبه نیز در این مورد سؤال می‌کند، اما جواب من مثل دفعات گذشته منفی است.

آخرین دیدارم با او در ماه تیر بود، این بار روحیه‌ای فوق العاده بشاش دارد، حدود دو ما دیگر تا ناپدید شدن پیروز مانده است، طبق معمول از همه جاسخن می‌گوییم، پیروز هیچ تمایلی برای انجام مصاحبه و چاپ آن ندارد، اصرار می‌کنم و تعدادی سؤال را بصورت کتبی به او می‌دهم، می‌گوید چند بار از C.B.C و رادیو صدای ایران در لوس آنجلس تلفن زدند اما من حاضر به مصاحبه نشدم، در مورد سوالاتی که نوشته فکر می‌کنم. این بار نیز هنگام خداحافظی تا جلوی در دویاره از اشتار روزنامه می‌پرسد. می‌گوید اگر بتواند شاید از طریق دوستانش راهی پیدا کند، صحبت نشریه افتخارات ملی را می‌کنم. تردید دارد که صاحب امتیاز، نشریه را در اختیارم بگذارد یک ماه بعد از شماره ۵۲۸ افتخارات ملی من مدیر اجرایی آن هستم، دوره‌ای جدید برای افتخارات ملی آغاز شده ابتدای کار

چای و گپ و سیاست

فسرده است برای همین فرصت نمی‌کنم تا سه شماره‌ای که تا اوایل شهریور پیرون آمده برایش ببرم. همان موقع خبر ناپدید شدن پیروز دوانی اعلام می‌شود. از شنیدن خبر تکان می‌خورم از یک طرف امیدوارم که موضوع یک دستگیری ساده باشد و از سوی دیگر افسوس می‌خورم که چرا روزنامه‌ها را برایش نبردم.

خبرهای به دست آمده در فاصله شهریور تا آذرماه پراکنده و برخی حالت شایعه دارد. خبر قتل فجیع داریوش و پروانه و به دنبال آن مختاری و پوینده، به ناپدید شدن پیروز دوانی شکل تازه‌ای می‌دهد. پیروز قبل از آن چندین بار تهدید می‌شود، مرگ مشکوک مجید شریف و مسئولیت قتل‌ها از سوی وزارت اطلاعات هرگونه شبهه را بر طرف می‌سازد.

چند ماه بعد "سعید امامی" به عنوان مسئول اصلی قتل‌ها معرفی و سپس خبر خودکشی آن همگان را به حیرت می‌اندازد. او به مدت هشت سال معاون امنیتی وزارت اطلاعات بود.

از پیروز دوانی به جز نشریات و بولتن‌های مختلف دو کتاب نیز به صورت ترجمه و گردآوری به یادگار باقی ماند:

چای و گپ و سیاست

سازمان راه درخشنان پرو نوشه مارتین کوپل و آوای دل

(نامه هایی از غربت).